



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواری نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

نبرد فرسایش و امید

امکان‌ها، ضرورت‌ها و چشم‌اندازهای خیزش انقلابی ژینا

تارا بهروزیان



مهر ۱۴۰۱

حدود یک ماه از خیزش ژینا می‌گذرد. خیزشی که در مدت زمانی کوتاه لایه‌ها و اقشار و گروه‌های گوناگون را با خود همراه ساخت و با پیشروی شگفت‌انگیز و دلاورانه‌ی خود و رادیکالیزه کردن جامعه، کلیت رژیم را نشانه گرفته است. اما این روزها که به‌رغم سرکوب گسترده، صدای خشم خروشنده‌ی مردم پیوسته از خیابان‌های شهرهای کوچک و بزرگ به گوش می‌رسد بسیاری هنوز در به‌کاربردن صفت انقلابی برای خیزش «زن، زندگی، آزادی» مردد هستند. این وسواس یا تردید شاید ریشه‌های نظری قابل‌توجهی داشته باشد، اما لحظه‌ی انقلابی منتظر وسواس‌های نظری نمی‌ماند. دیگر نمی‌توان شکل‌گیری ذهنیت انقلابی و کنش گسترده‌ی هم‌پیوند با آن را در جامعه‌ی ایران انکار کرد.[۱] با این حال هر وضعیت انقلابی، و هر خواست جمعی انقلابی، برای تحقق انقلاب و حرکت به سمت چشم‌اندازهای رهایی‌بخش و در نهایت پیروزی مستلزم تداوم، ارتقا، و پیشروی مداوم است. به‌ویژه هنگامی که هنوز ابزارهای متنوع و زیادی در اختیار ندارد. در چنین وضعیتی بررسی مداوم امکان‌ها، ظرفیت‌ها و موانع خیزش انقلابی «زن زندگی آزادی» اهمیتی دوچندان می‌یابد و یافتن راه‌ها و راه‌حل‌های تازه برای افزایش توان انقلابی و دمیدن خون تازه و آگاه به رگ‌های جنبش در مسیر مبارزه‌ی فرسایشی با رژیم به ضرورتی عاجل بدل می‌شود.

تصور تغییر بنیادین و ضرورت آن در اذهان جامعه به شکلی فراگیر مشروعیت پیدا کرده است و جنبش انقلابی اینک در مرحله‌ی به چالش کشیدن اقتدار رژیم و نفی هژمونی آن قرار دارد اما چگونگی فرارفتن از این مرحله تعیین‌کننده‌ی گام‌های بعدی است. مردم معترض از مرحله‌ی گسترش حرکت اعتراضی و تبدیل آن به یک جنبش انقلابی سراسری گذر کرده‌اند. اما هم‌زمان، دست‌کم هنوز، نهادهای ویژه‌ی خود را تشکیل نداده‌اند. پرسش محوری و مشخص در این مرحله می‌تواند این باشد که در وضعیت کنونی، این «ما»ی جمعی شکل‌گرفته چگونه می‌تواند در مسیر مبارزه به یک مرحله بالاتر ارتقا یابد؟

ضرورت حفظ خیابان

خیابان عرصه‌ی عمومی مبارزه و محل رویارویی عریان با رژیم است. حفظ و تسخیر سپهر عمومی در یک خیزش انقلابی نه فقط در تقویت روحیه‌ی مبارزان و فرسایش سازوبرگ سرکوب موثر است بلکه به شکی عیان و مستقیم نظم سرکوب‌گر مستقر را به چالش می‌طلبد. با این حال عدم امکان تظاهرات گسترده و متمرکز شهری به دلیل سرکوب شدید و خون‌بار، چالشی جدی برای حفظ سپهر خیابان است. در روزهای و هفته‌های اخیر شاهد بودیم با توجه به این‌که تعیین مکان مشخصی برای گردآمدن معترضان باعث تمرکز نیروی سرکوب، محاصره‌ی محل و در عمل غیرممکن شدن تظاهرات می‌شود، معترضان هوش‌مندانه و به‌طور خودجوش دست به تظاهرات پراکنده در نقاط مختلف شهرها زدند. با این حال گرچه تغییر تاکتیک از تظاهرات متمرکز به تظاهرات پراکنده در زنده‌ماندن خیابان و گسیختگی و کاهش توان نیروی سرکوب موثر بوده است، اما به تدریج این دست تظاهرات پراکنده، مگر در برخی محلات، خصلتی تصادفی پیدا کرده‌اند. به‌رغم این‌که این خصلت اتفاقی در کوتاه‌مدت به نفع معترضان است و باعث سردرگمی سرکوب‌گران می‌شود اما در میان‌مدت و درازمدت می‌تواند به فرسودگی، خستگی، تحلیل رفتن نیرو و دل‌سردی بیانجامد. برای تداوم، این خصلت اتفاقی و خودبه‌خودی ضرورتاً می‌بایست به خودپویی آگاهانه و هدف‌مند ارتقا یابد. به این معنا، خودپویی هرگز به معنای عدم سازمان‌دهی نیست. خودپویی با خودمدیریتی، خودسازمان‌یابی و سازمان‌دهی‌های مردم‌پایه از پایین پیوندی تنگاتنگ دارد.

تظاهرات موضعی و ضربتی یکی از راه‌هایی است که در میان‌مدت می‌تواند به شکل‌گیری سازمان‌دهی‌های مردمی و هدف‌مندی اعتراضات خیابانی کمک کند. تظاهرات موضعی و ضربتی به هیچ روی اتفاقی نیست. بلکه با برنامه‌ریزی قبلی با تعداد اندک و در زمانی کوتاه انجام می‌شود. اما

در صورتی که به شکل مداوم و مکرر و به‌طور فراگیر اجرا شود می‌تواند تأثیری ماندگاری بر تسخیر سپهر خیابان داشته باشد و در عین حال راه را برای شکل‌گیری سازماندهی‌های محلی هموار کند. [۲]

در شرایط فعلی جرقه‌ی تجمعات اغلب با فراخوان‌های گروه‌های گم‌نام زده می‌شود. گروه‌هایی که گاه به نظر می‌رسد خود هیچ حضور میدانی و واقعی در عرصه‌ی مبارزه ندارند و از این رو، حتی اگر بدبینانه شماری از آن‌ها را محصول مضحک اتاق‌های فکر رسانه‌های رنگارنگ خارج کشوری ندانیم، فاقد ارتباط ارگانیک با بدنه‌ی معترضان در میدان هستند. تا زمانی که شکل‌گیری تجمعات متکی به فراخوان‌های از بالا و بیرون از سوژه‌های درگیر باشد، امکان کنش هدف‌مند و نتیجه‌بخش بودن آن از سوی معترضان اندک است. یکی از مهم‌ترین کارکردهای وضعیت انقلابی همانا گشایش امکان شکل‌گیری نهادها و سازمان‌یابی‌های مردم‌پایه حول منافع و مطالبات خود، و فراهم آمدن بستر دگرگونی سازوکارهای قهرآمیز و سلسله‌مراتبی زندگی اجتماعی در جهت دست گرفتن سرنوشت خویش است. از این رو گام بعدی ضروری و حیاتی خیزش تلاش برای شکل دادن به چنین سازماندهی‌هایی است. تجربه‌ی مقاومت در سنندج و برخی دیگر شهرهای کردستان درس‌های مهمی برای همه‌ی ما دارد. این‌که چگونه کمیته‌های محلات می‌توانند نقش مهمی در تداوم اعتراضات به‌رغم شدیدترین نوع سرکوب داشته باشند و در عین حال روحیه‌ی هم‌بستگی، هم‌دلی اجتماعی و امید به ادامه دادن مبارزه را تقویت کنند. [۳] تشکیل هسته‌ها یا کمیته‌های مبارزاتی محله در مراحل نخست الزاماً به معنای ارتباط مستقیم یا عضویت جمع‌کثیری از ساکنان در چنین کمیته‌هایی نیست، بلکه به معنای ایجاد شبکه‌ای نامرئی اما هم‌بسته برای برداشتن گام‌های بعدی است. یک گروه کوچک سازمان‌یافته در یک محله می‌تواند انواعی از تاکتیک‌ها را برای فعال ساختن جامعه‌ی پیرامون خود به کار بندد. از پنخس شب‌نامه و فراخوان‌های اعتراض و تجمع گرفته تا شعارنویسی بر دیوارها و راه‌اندازی تجمعات موضعی و ضربتی، و رسیدگی به خانواده‌های دستگیرشدگان و... و نهایت سازماندهی امور جاری زندگی محله در مراحل بعدی.

سازمان‌دهی محله‌محور - هم‌بستگی محله‌محور

اگر بر این باور پای بفشاریم که صرف تظاهرات خیابانی ولو با جمعیتی کثیر به خودی خود و بلاواسطه به سرنگونی منجر نمی‌شود، نقش عمیق‌تر سازماندهی‌های مردم‌پایه روشن‌تر می‌شود. جایگاه سازماندهی‌های محلی را نه فقط در نبردهای خیابانی شهری بلکه در فعلیت‌یابی راهبری آزادانه و آگاهانه‌ی حیات اجتماعی باید جست. ایجاد شبکه‌ای هم‌بسته از ساکنان یک محل قدرت از دست‌رفته‌ی شهروندان را به آنان باز می‌گرداند. پس از سال‌ها سرکوب هرگونه نهاد و سازمان یا تشکل مردمی، چنین تجربه‌هایی درک بلاواسطه و ملموسی از خودسازمان‌دهی را به اقشار و گروه‌های مختلف برمی‌گرداند. همچنین در غیاب و ضعف سندیکاها و تشکل‌های محل کار، ساکنان محلات می‌توانند با متشکل کردن خود در قالب کمیته‌های محلات، خودآیینی و خودمدیریتی را تمرین و متحقق کنند. به‌ویژه اگر به این نکته توجه کنیم که اکثریت نیروی کار کشور را کارگران «غیررسمی» تشکیل می‌دهند که اغلب امکان زیادی برای متشکل شدن و پیوستن به تشکل‌های کارگری یا صنفی ندارند. این کمیته‌ها می‌توانند حلقه‌های اتصال بخش‌های مختلف جبهه‌ی کار باشند و گروه‌ها و اقشار مختلف را از طریق این کمیته‌ها با دیگر انواع سازمان‌ها، از جمله سازمان‌های و نهادهای از پیش موجود، پیوند بزنند. برخلاف آنچه رسانه‌ها و اپوزیسیون راست ترویج می‌کنند آینده پس از سرنگونی آغاز نمی‌شود. موقعیت انقلابی مدرسه‌ی توده‌ها، فشرده‌گی گذشته و آینده در لحظه‌ی اکنون است. آینده هم‌اینک ساخته می‌شود و سرنوشت انقلاب آتی و شکست یا انحراف آن به ساختن بسترهای یک زندگی دمکراتیک و خودآیین در امروز بستگی دارد.

بازیابی مفاهیم مبارزاتی فراموش شده

به نظر می‌رسد اینک همه هم‌نظرند که پیوند یافتن اعتراضات خیابانی با اعتصاب عمومی در تعیین سرنوشت این خیزش انقلابی و ادامه‌ی مسیر آن نقشی تعیین‌کننده دارد. موقعیت انقلابی عرصه‌ی بازیابی و تمرین مفاهیم از یادرفته و به‌حاشیه‌رانده‌شده از حیات اجتماعی نیز است، مفاهیمی که بار

دیگر از اعماق برمی خیزند، به شکلی فراگیر مطرح می شوند و مشروعیت کسب می کنند. اعتصاب یکی از این مفاهیم است که در طی سال‌ها سرکوب تشکل‌یابی کارگری در اذهان مردمان رنگ باخته بود. اکثریت اعضای جبهه‌ی کار هیچ خاطره‌ای از شرکت شخصی در یک اعتصاب یا تأثیر آن ندارند، به جز گروه‌های شاخص و معینی که در سال‌های اخیر دست به اعتصاب زده‌اند. اما موقعیت انقلابی یکی از بزنگاه‌هایی است که بسیاری از اعضای جبهه‌ی کار، ورا و فرای ایدئولوژی‌های رنگارنگی که احاطه‌شان کرده است، ناگهان بار دیگر خود را به مثابه‌ی «کارگر» شناسایی می کنند (حتی اگر هم‌چنان از نامیدن خود به این نام پرهیز کنند) و به اعتصاب به‌عنوان یکی از سلاح‌های اعمال قدرت خود می‌اندیشند.

با این حال اعتصاب برای اغلب افراد هم‌چنان در هیات امتناع «فردی» از کار نمایان می‌شود و در بسیاری موارد حداکثر در شکل «اعتصاب نمادین» درک می‌شود (هرچند نباید انکار کرد که اعتصاب‌های نمادین در این مرحله در ایجاد هم‌بستگی جایگاهی ویژه و اثرگذاری بی‌نظیری دارند). اما درک این نکته که سوژه‌ی اعتصاب یک سوژه‌ی جمعی است گامی حیاتی در تحقق ایده‌ی اعتصاب عمومی است، گامی که به‌رغم ضرورت عاجلش به زمان نیاز دارد. درک ملموس این نکته که اعتصاب نه علیه خود یا کسب و کار خود، که علیه کارفرما، علیه سرمایه‌دار و برای قطع جریان سرمایه، و در شرایط انقلاب سیاسی برای فلج کردن جریان حیات اقتصادی دولت مستقر انجام می‌شود، به تجربه‌ی زیسته‌ای متکی است که سال‌هاست به محاق رفته است. گرچه ترویج ایده‌ی ضرورت اعتصاب عمومی را می‌توان گام اول در مسیر شکل‌گیری آن تلقی کرد اما در عین حال درک این نکته که جرقه‌ی اعتصاب عمومی و سراسری، برخلاف تظاهرات خیابانی، تنها با آمادگی ذهنی یا یک فراخوان ساده زده نمی‌شود گام مهم بعدی در پیشروی به مرحله‌ی تحقق اعتصاب عمومی است. [۴] برای جلوگیری از دل‌سردی و غلبه بر تصور ناممکن بودن اعتصاب سراسری یا تصویر مضحک و کاریکاتورگونه‌ای که اپوزیسیون راست از آن ارائه می‌دهد، ترویج ایده‌ی تشکیل کمیته‌های اعتصاب ضروری است و می‌تواند به ارتقای توان جامعه برای بالفعل ساختن این بالقوگی

کمک کند. تشکیل هسته‌های چندنفره در محل‌های کار، به‌ویژه در حوزه‌هایی که توان فلج کردن جریان اقتصادی را دارند، ارتباط‌گیری این کمیته‌ها با یک‌دیگر، و در گام بعد تاسیس صندوق‌هایی برای حمایت از اعتصاب‌کنندگان در طول مدت اعتصاب، بستر ساز واقعیت یافتن اعتصاب عمومی هستند. بدون طی کردن این پروسه ایده‌ی اعتصاب عمومی می‌تواند به عاملی برای سرخودگی کسانی بدل شود که برای نخستین بار در زندگی اجتماعی‌شان انگیزه‌ی واقعی برای اعتصاب پیدا کرده‌اند. به عبارت دیگر، آگاهی به جمعی و صنفی بودن کنش‌های اعتصابی بار دیگر مسئله‌ی ضرورت سازماندهی را پیش می‌کشد که در پایان این نوشته به آن باز خواهیم گشت.

نه به همگن سازی

مردم به شکل هیات یک «ما» ظاهر شده‌اند. اما این ما به هیچ وجه یک دست نیست. ویژگی «ما»ی انقلابی در معنای مترقی آن، تکثر و چندگونگی است. ارجاع به مردم به مثابه‌ی یک کل همگن و بی‌شکل و حذف این تکثر و تفاوت به بهانه‌ی اتحاد می‌تواند به عامل تحلیل‌برنده‌ی خصلت انقلابی آن بدل شود. تداوم و ارتقای خیزش منوط به فراخواندن مطالبات و سویه‌های طبقاتی، اتنیکی، جنسیتی و فرهنگی همواره به‌حاشیه‌رانده شده و بازگشت این به‌حاشیه‌رانده‌شدگان به متن مبارزه و جامعه است. خیزش انقلابی ژینا تا همین جا نیز گام‌های بلندی در این مسیر برداشته است. به‌ویژه با پیشتازی زنان به عنوان بزرگ‌ترین گروه به‌حاشیه‌رانده‌شده و تحت ستم؛ یعنی اکثریتی عظیم که در شبکه‌ی اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک رژیم به اقلیت بدل شده بود. یا پیشتازی کردستان به عنوان موتور محرک جنبش و هم‌دلی عظیم میان ملیت‌های ساکن ایران؛ امری که تا پیش از این شاهدش نبودیم. همه‌ی این‌ها نشانه‌های یک گسست انقلابی است. با این حال، مشخص شدن این «ما» در گرو مشخص شدن مطالبات متمایز و متکثر درون آن هم هست. افراد و گروه‌های اجتماعی حول خواست‌ها و اهداف مشخص بسیج می‌شوند. گرچه خواست سرنگون کردن رژیم به مثابه‌ی جدی‌ترین مانع بر سر راه دیگر خواست‌ها عامل وحدت‌بخش جنبش انقلابی است، اما پیشروی

جنبش بدون طرح بدیل ممکن نیست. برخلاف آنچه اپوزیسیون راست ترویج می‌کند طرح بدیل مسئله‌ای مربوط به فردای سرنگونی نیست. مسئله‌ای است که بلاواسطه و بلافاصله با وضعیت کنونی و سرنوشت آن پیوند دارد. و طرح هرگونه بدیل وضعیت موجود، ناگزیر به معنای مشخص‌تر و متعین‌تر شدن «ما» است. چرا که ادغام در جنبش از مجرای یک‌دست‌سازی نمی‌گذرد. [۵] ساطور «وحدت کلمه» منحل هم‌بستگی است. تنها مادام که گروه‌های اجتماعی تحت انواع ستم تبلور خواست و منافع مشخص خود را در پیروزی جنبش ببینند، فعالانه در آن را مشارکت می‌کنند. بنابراین گام دیگری که می‌تواند به ارتقا و پیشروی و سوخت‌رسانی به جنبش یاری رساند و از فرسایش آن جلوگیری کند، مشخص شدن خواست‌های گروه‌های گوناگون و برجسته ساختن پیوندهای مشترک میان آنهاست.

سازمان‌دهی و باز هم سازمان‌دهی

مسئله‌ی سازمان‌دهی به گره‌گاهی بدل شده است که گشودن آن به معنای گشودن مسیرها و چشم‌اندازهای گوناگون خواهد بود. برعکس فروماندن در این گره‌گاه می‌تواند به بهای از دست رفتن توان انقلابی جنبش تمام شود. گرچه اندیشیدن به انواع سازمان‌دهی‌های نو و تلاش برای به عمل درآوردن آن ضرورتی غیرقابل انکار است اما به حاشیه راندن و غافل شدن از نقش و جایگاه سازمان‌ها و تشکل‌های از پیش موجود، نادیده گرفتن نیروی بالقوه‌ای است که با همه‌ی فراز و فرودهایش بخشی از مسیر سازمان‌یابی را به‌رغم سال‌ها سرکوب طی کرده است. اندک سازمان‌های مستقل صنفی موجود با همه‌ی نقاط ضعف و قوت‌شان در طی دهه‌ها تجربه‌ای عملی از تحصن، اعتصاب و مطالبه‌گری اندوخته‌اند و بدنه‌ی متشکلی دارند که در چند سال اخیر، هنگامی که اکثریت جامعه هنوز از ذهنیت و کنش جمعی فاصله داشتند، به شکل واقعی به جنبش‌های اجتماعی معنا و جهت بخشیدند. برای مثال شکل‌گیری و وجود همین تشکل‌ها بود که توانست نخستین اعتصاب هدف‌مند را در روزهای اخیر در میان کارگران صنعت نفت کلید بزند.

اگر بپذیریم که «جنبش اجتماعی ظرفیتی ست بالفعل نزد اعضای پُرشمارى از طبقات، قشرها و گروه‌های جامعه (کارگران، دانشجویان، معلمان، زنان، جوانان، افزارمندان، بیکاران، تهیدستان...)» در مطالبه‌ی خواسته‌هایی کمابیش معین یا در اعتراض به فقدان امکاناتی مشخص، اعم از امکانات مادی یا حقوق، جایگاه‌ها و امتیازات اجتماعی؛ این ظرفیت واقعاً موجود، خود را دائماً در کنش‌های پراکنده و اساساً محدود به این یا آن گروه‌بندی نشان می‌دهد. خیزش‌ها و انقلاب و جوه وجودی این ظرفیت واقعی و بالفعل‌اند: خیزش‌ها به‌مثابه انفجارش در رویدادی واقعی و با شرکت مقطع مشترکی از اعضای همه - یا دست‌کم اکثریت بزرگ - این گروه‌ها؛ و انقلاب، به‌مثابه به میدان آمدن وسیع‌تر آن‌ها، اعمال هژمونی گفتمانی/ایدئولوژیکیشان بر دیگر اعضای جامعه، در راستای تغییرات بنیادی‌ای که امید می‌رود آن خواست‌ها را برآورده یا آن فقدان‌ها را جبران کنند» [۶]، آنگاه جایگاه و نقش این سازمان‌دهی‌های از پیش موجود در «راستای فراهم آمدن توان لحظه‌ی انقلابی» برجسته‌تر می‌شود. دیدن این پیوستار تاریخی به ما کمک می‌کند که بار دیگر به مفهوم «شیوه‌ی تولید و بازتولید زندگی اجتماعی» یا در بیانی تقلیل‌گرایانه بعد «اقتصادی» حیات اجتماعی و نقش آن در شکل‌گیری خیزش‌ها و انقلاب‌ها بازگردیم.

جبهه‌ی کار در جنبش انقلابی «زن زندگی آزادی» به‌مثابه‌ی یک طبقه، در هیات یک طبقه، و با خواست‌های طبقاتی، به میدان نیامده است. اما در جنبش حضور دارد. موقعیت انقلابی، موقعیت فراخوانی مطالبات طبقاتی است. و از این رو فرصتی است یگانه برای شکل‌های کار که با تاکتیک‌های نو و رادیکال‌تر، خواست‌ها و امتیازهای از دست‌رفته‌شان را بر بستر یک خیزش انقلابی مطالبه کنند. درک این حقیقت که رژیم دیکتاتوری مانع بلافصل تحقق این خواست‌ها و کسب این امتیازهاست، نه فقط به شکل ذهنی بلکه در عرصه‌ی عمل نیز می‌بایست متجلی شود. با این حال خطاست اگر تصور کنیم و انتظار داشته باشیم که شکل‌ها کاری و صنفی در این مقطع ضرورتاً با پرچم و شعار مستقیم سرنگونی به میدان بازگردند. برعکس فرارفتن از هدف‌گذاری به‌اصطلاح صرفاً «صنفی» به لحاظ تاکتیکی در گرو طرح همان مطالبات «صنفی» اما در سطحی رادیکال است،

مطالباتی که این بار رژیم بدون فروپاشی بنیان‌هایش قادر به پاسخگویی و برآوردن آن‌ها نباشد. مطالباتی که گرچه در ظاهری صنفی تجلی می‌یابند اما به ژرف‌ترین شکل ممکن مناسبات و مشروعیت رژیم را هدف می‌گیرند و عرصه را بر ایدئولوژی حاکم تنگ می‌کنند. درست همانند خواسته‌ی آزادی پوشش و لغو حجاب اجباری «که انکار آشکار یکی از قوی‌ترین پایه‌های مشروعیت ایدئولوژی حاکم جمهوری اسلامی ایران است ... و یکی از قدرت‌مندترین عناصر هویت جمهوری اسلامی را به چالش می‌کشد و ایدئولوژی حاکم را، نه در چگونگی، بلکه در چیستی‌اش تهدید می‌کند.» [۷] گروه‌های صنفی می‌توانند با طرح چنین مطالباتی به طور غیرمستقیم واژگون کردن نظم موجود را تسهیل کنند. موقعیت انقلابی طرح چنین خواسته‌هایی را ممکن و تسهیل می‌کند و در عین حال امکان همراهی بدنه‌ی این تشکل‌ها را نیز به شکل سازمان‌یافته فراهم، و سرکوب را دشوارتر می‌کند. بی‌شک شناسایی این مطالبات و خواسته‌ها در هر رسته و قشر کاری به بازنگری، بازسازمان‌دهی و فرصت برای تغییر هدف‌گذاری‌ها نیاز دارد، و با موانع ذهنی، عملی و تشکیلاتی متعدد روبه‌روست. اما برداشتن این گام می‌تواند نقطه عطفی در خیزش انقلابی ژینا و گذار به مرحله‌ی انقلاب باشد. فراموش نباید کرد که اگر در مسیر فرایند انقلابی، سازمان‌های مردمی مستقل ضعیف و منفعل باشند، و اقدامی عملی فراتر از صدور بیانیه‌های همدلانه انجام ندهند، امکان هژمون شدن رویکردهای ارتجاعی و تبدیل شدن نیروهای موجود به پیاده‌نظام ایدئولوژی‌های ارتجاعی در لباسی جدید و پرزرق و برق دور از انتظار نخواهد بود.

ما ناامیدان پر امید

جنبش برای پیش‌روی و غلبه بر سرخوردگی و فرسایش، نیازمند دستاوردی مشخصی و ملموس در هر مرحله است. چندین ماه مبارزه بدون هدف و بدون دستاورد، انرژی انفجاری آزاد شده برای تغییر را تحلیل خواهد برد. ایجاد این تصور مخرب در اذهان که رژیم در عرض چند هفته‌ی آینده سقوط خواهد کرد و تعجیلی که از سوی بنگاه‌ها و رسانه‌های بیرون به داخل تزریق می‌شود،

می‌تواند رسیدن به مرحله‌ی انقلابی را نه تنها به تأخیر بیندازد بلکه آن را کم‌رنگ و در نهایت دور از دسترس کند. دخالت آگاهانه و ترویج مداوم این ایده که هیچ میان‌بر و مسیر کوتاهی وجود ندارد، کمک می‌کند که تصور موفقیت جنبش خودبه‌خودی به نفع نیاز به هدف‌مندی و رهبری از پایین کنار رود. نبرد فرسایش و امید نه فقط در خیابان‌ها که در عرصه‌ی گفتمان‌ها نیز در جریان است. اما آنچه در نهایت این نبرد را به نفع امید برمی‌گرداند نه صرفاً در عرصه‌ی گفتمانی بلکه در سپهر عمل در پیوند با نظریه رخ می‌دهد. ترویج ایده‌ها، به معنای به عمل درآوردن ایده‌هاست.

یادداشت‌ها:

- [۱]. در همین باره نگاه کنید به مقاله [«زن، زندگی، آزادی: آغاز یک انقلاب؟»](#)، نوشته‌ی محمدرضا نیکفر، رایو زمانه، مهر ۱۴۰۱.
- [۲]. برای آشنایی با تاکتیک تظاهرات موضعی بنگرید به: [تجربه تظاهرات موضعی](#)، پروین کارگر، رایو زمانه، مهر ۱۴۰۱.
- [۳]. شرح گزارش‌گونه‌ای از تاکتیک‌های مقاومت محلی هفته‌های اخیر در سندج در کانال تلگرامی کولبر نیوز در این لینک یافت می‌شود: [گزارشی از جوانان سندج و تأکید بر یادگیری اصول مبارزه شهری](#)
- [۴]. بنگرید به: [اعتصاب عمومی در پی خیزش اعتراضی: از ایده به واقعیت](#)، کمیته‌ی عمل سازماندهی کارگری، مهر ۱۴۰۱.
- [۵]. نمونه‌ی ساده‌ای از تلاش برای همگن‌سازی در قالب یک هویت بی‌شکل یا سوژه‌ی عام، در روزهای اخیر خود را در ترویج دیدگاه نسل‌محور به جنبش نشان داد. گرچه باید به احترام جوانان و نوجوانانی که متهورانه قدم به میدان گذاشته‌اند و موتور محرک اعتراضات هستند کلاه از سر برداشت، اما تقلیل و فروگاهی همه‌ی ویژگی‌های متکثر و متفاوت طبقاتی و جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی به مفهوم گنگ و نامشخص «تفاوت نسلی»، یک‌دست‌سازی معترضان جوان در قالب پیکری همگون به نام «دهه‌ی هشتادی»، و همه‌ی تقبیح‌ها و بت‌سازی‌هایی که حول این مفهوم افسانه‌وار شکل می‌گیرد، باعث می‌شود که چندوجهی و متفاوت بودن معترضان، حتی معترضان جوان و نوجوان، نادیده گرفته شود. مفهوم نسل به این معنا نه در رابطه‌ای تنگاتنگ و معنادار با شکاف‌های اجتماعی و تبعیض‌های ساختاری، و در پیوند با پیوستار مبارزات اجتماعی گذشته، بلکه تنها در معنایی روان‌شناختی و کلی‌گو درک می‌شود که مانع ادغام و تکثر است. در نگاه نسل‌گرا فرقی نمی‌کند که یک جوان ۱۵ یا ۲۰ ساله اهل منطقه‌ی حاشیه‌نشین زاهدان باشد که به ندرت به اینترنت یا حتی گوشی موبایل دسترسی دارد، یا اهل یکی از شهرهای کوچک کردستان، یا یکی از شهرک‌های اقماری محروم اطراف پایتخت، یا مرکز شهر اصفهان؛ عنوان «دهه‌ی هشتادی» و ویژگی‌های متصور منتسب به آن برای توصیف او و خواست‌هایش کافی است. (هرچند نباید از این نکته غافل بود که این دست همگن‌سازی‌ها در عرصه و میدان واقعی اعتراضات بروز و مقبولیت چندانی ندارد.)

نمونه‌های عمیق‌تر این نوع یک‌دست‌سازی‌ها را می‌توان در نادیده گرفتن ستم‌های چندگانه اثنیکی و ملیتی از طریق همگن‌سازی افراد در قالب شهروند «ایران‌شهر» دید. شکلی از همگن‌سازی که همواره از سوی ناسیونالیسم ایرانی ترویج و تقدیس می‌شود.

[۶]. کمال خسروی، [خیزش‌های امروز انقلاب فردا](#)، نقد، بهمن ۱۳۹۸.

[۷]. [دختران انقلاب](#)، نقد، اسفند ۱۳۹۶.